

پیمان پوپولیستی و بناپارتیسم*¹ اكتاویوایانی

بسیاری از محققین برآنند که در پدیده پوپولیسم در آمریکای لاتین میان "خلاء سیاسی" ناشی از سقوط الیگارشی و عدم وجود یک طبقه اجتماعی "جدید" که بتواند هژمونی خود را اعمال کند از یک سو و ائتلاف پوپولیستی و بناپارتیسم از سوی دیگر رابطه کم و بیش مستقیمی وجود دارد. این سخن بدان معنی نیست که تمامی محققینی که به این وجوه پدیده پوپولیسم پرداخته‌اند معتقد به وجود روابط مشابهی میان این وجوه هستند. چیزی که از این تحلیل‌ها می‌توان استنتاج نمود توالی روابط "علت و معلولی" در آنهاست.

در اینجا ابتدا چگونگی تعبیر خصلت "کثیرالطبقه‌ای" پوپولیسم را خواهیم دید و سپس توجه خود را به مسأله "خلاء سیاسی" و بناپارتیسم معطوف می‌سازیم و در هر مورد سعی می‌کنیم روابط علی‌الیه را که هر یک از محققین در رابطه با این مسائل ذکر می‌کنند مورد بررسی قرار دهیم. آلیستر هنسی تحلیل خود را از این خصلت‌یابی آغاز می‌کند که پوپولیسم در آمریکای لاتین اساساً پدیده‌ای شهری است. البته این حکم بدان معنی نیست که وی برخی از جنبش‌های سیاسی‌ای را که دارای بنیان روستائی بودند، مانند جنبش بومیان و جنبش زاپاتا، در شمار جنبش‌های پوپولیستی به حساب نمی‌آورد. معهداً به نظر هنسی پوپولیسم نه تنها پدیده‌ای شهری است بلکه حتی اگر بنیانی روستائی نیز داشته باشد خود مملو از ارزش‌ها و الگوهای اجتماعی - سیاسی شهری است. به علاوه به نظر وی پوپولیسم جنبشی "کثیرالطبقه‌ای"²* است و مستلزم گرداندگی³* (به همان معنی گرداننده برنامه یا گرداننده امور مختلف) سیاسی توده‌هاست.

در ظهور پوپولیسم به مثابه جنبشی "ماورای طبقاتی"⁴*** عوامل متعددی دخیل هستند. هر چند که هنوز مطالعات اجتماعی دقیقی که بتواند در این زمینه ما را در خصلت‌یابی جنبش‌های مختلف یاری کند وجود ندارد، لیکن می‌توانیم عوامل مشروط‌کننده زیر را در رابطه با پوپولیسم ذکر کنیم:

- 1- ناتوانی طبقات متوسط در ایفای نقش تاریخی، یعنی رهبری یک انقلاب بورژوائی و هدایت توسعه اقتصادی بر اساس ارزش‌ها و انگیزه‌های خاص خود.

- 2- توانائی نخبگان لاتیفونددیست (مالکان ارضی بزرگ) در تطابق خود با تغییرات و ادغام نوکیسگان در صفوف خود و عرضه الگوئی از رفتار با تقلید از طبقات متوسط.

- 3- ناتوانی طبقه کارگر شهری، که علاوه بر عقب ماندگی در زمینه فرهنگ کارگری، قادر نیست تشکیلات مستقل خاص خود را نیز بوجود آورد.

- 4- جریانهای وسیع مهاجرت به شهرها و ظهور جمعیت‌های عظیم حاشیه‌نشینی که علی‌رغم حضور در شهر در زندگی شهری ادغام نمی‌شوند.

- 5- دوام وابستگی‌های خانوادگی در جامعه روستائی، که مانع ایجاد تشکیلات مستقل روستائیان می‌شود و در عین حال رفتار گروه‌های حاشیه‌نشین شهری (با منشاء روستائی) را مشروط می‌سازد.⁵

¹ - فصل 6 کتاب "شکل‌گیری دولت پوپولیستی در آمریکای لاتین"، اکتاویوایانی

A Formacao do Estado Populista na America Latina, Octavio Ianni. PP40 - 48.

2- Policlassista 3 - ** Manipulacao

4- *** Transclassista

5- الیستر هنسی: "آمریکای لاتین" (متن انگلیسی) لندن، 1969. ص 61-28.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پوپولیسیم شهری در آمریکای لاتین مکانیسمی است برای گرداندگی جماعات حاشیه‌نشین و تأمین زمینه ادغام مهاجران در زندگی شهری... پوپولیسیم در واقع پدیده‌ای است که به دوران گذار مربوط می‌شود و نیز عنصری تعادل دهنده در روابط میان نیروهای اجتماعی متعارض به شمار می‌آید. پوپولیسیم به نحو محدودی در پی تغییر ساخت اجتماعی و روابط صادرات - واردات، و برطرف ساختن موانعی است که برخی گروه‌های اجتماعی انعطاف‌ناپذیر در مقابل برنامه‌های پوپولیستی ایجاد می‌کند... تحت یک حکومت پوپولیستی، مانند حکومت پرون در آرژانتین، نوعی صنعتی شدن با الگوی "جایگزینی واردات" صورت می‌گیرد. لیکن این موضوع نباید سبب نادیده گرفتن این حقیقت شود که پوپولیسیم پدیده‌ای است که بیشتر ریشه در شهرنشینی دارد تا در صنعتی شدن... یکی از وجوه مشخصه جنبش‌های پوپولیستی همانا فراموش کردن روستائیان است، یعنی عدم توانایی تغییر ساخت جامعه روستایی و انجام اصلاحات ارضی و افزایش قابل توجه تولیدات کشاورزی.⁶

هنسی با گردآوری عناصر مشترک انواع مختلف جنبش‌ها، احزاب، و حکومت‌های پوپولیستی آمریکای لاتین، بطور اجتناب‌ناپذیری برخی از ویژگی‌های مهم ملی (مربوط به هر کشور) را نادیده می‌گیرد. به عنوان مثال در مکزیک، حکومت کاردناس (40-1934) در عین متکی بودن به توده‌های شهری، به توده‌های روستایی نیز متکی بود. در حکومت کاردناس در عین حال که توزیع زمین میان روستائیان تسریع شد، صنایع نفتی نیز ملی شد. در این مورد هم توده‌های روستایی و هم توده‌های شهری در چهارچوب دستگاه دولت سازمان یافتند.

وجه دیگری از تحلیل هنسی نیز قابل تامل است. در تحلیل وی توده‌های شهری صرفاً به عنوان عنصری منفعل، که از بالا گردانده می‌شوند و جزئی یگانه‌ای از جنبش‌ها، احزاب، و حکومت‌های پوپولیستی هستند، در نظر گرفته شده است. این حکم خود متناقض است. از آنجا که پوپولیسیم بر مبنای اتحاد طبقاتی شکل می‌گیرد - و این همان محتوای "کنییرالطبقه‌ای" آن است - لذا می‌باید نوعی مبادله⁷ میان طبقات مؤتلفه وجود داشته باشد. این مبادله در موارد متعدد، پویا را طی می‌کند: در عین حالیکه سهم بورژوازی و طبقات متوسط از درآمد ملی افزایش می‌یابد، به موازات آن، پرولتاریای شهری نیز سازمانها و تشکیلات طبقاتی خود را کامل‌تر کرده و تجربه سیاسی خود را غنا می‌بخشد. سیاسی شدن روزافزون و گسترده توده‌های پوپولیست، خاصه در دوره بحران سیاسی - اقتصادی، در واقع یکی از علل اصلی خروج بورژوازی و طبقه متوسط از پیمان پوپولیستی است.

حال رابطه پیمان پوپولیستی و خلاء سیاسی را از دیدگاه دیگری بررسی می‌کنیم. در اینجا عناصری را نیز برای بحث درباره ریشه‌های بنیادین پوپولیسیم و یا پوپولیسیم آمریکای لاتین مطرح خواهیم کرد.

همانطور که فرانسیسکو و فورت اشاره می‌کند، وجه مشخصه پوپولیسیم ناشی شدن آن از "خلاء سیاسی" است که خود بر حسب مورد، حاصل تضعیف یا سقوط الیگارشویی هژمونیک می‌باشد.

وجه مشخصه پوپولیسیم آن است که این پدیده عمدتاً شکلی از سلطه است که در شرایط "خلاء سیاسی" ظاهر می‌شود که در آن هیچ یک از طبقات هژمونی ندارند و هیچ یک نیز نمی‌توانند مسلط گردند. باید یادآور شویم که پوپولیسیم زمانی ظاهر

⁶ - همان اثر: صص 35 - 34.

⁷ - * barganha معامله و مذاکره

می‌شود که هژمونی الیگارش‌ی و نهادهای لیبرالی دچار بحران می‌شود؛ بحرانی که سبب سازش وسیع و بی‌ثبات میان گروه‌های مسلط شود و محصول آن همانا تقویت سیاسی دستگاه اجرایی و قدرت اقتصادی و اداری دولت می‌باشد. در شرایط بحران هژمونی، رهبر یا حزب پوپولیستی، وظیفه و نقش واسطه را میان گروه‌های مسلط و توده‌ها بر عهده می‌گیرد. بدین ترتیب پذیرش مشروعیت سلطه پوپولیستی از جانب توده‌ها در واقع وسیله‌ای است که برای قبولاندن وضع موجود و نظام مسلط به طبقات مردمی، جایگزین هژمونی از دست رفته می‌گردد. به عبارت دیگر شرکت توده‌ها در پوپولیسم لزوماً به پنهان شدن مسأله تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی متعارض و نیز به رواج مفهوم مردم (یا ملت) به مثابه جمعی یا منافع مشابه، منجر می‌گردد.⁸

تعبیر فوق و جوه بسیار مهمی از پوپولیسم آمریکایی لاتین را نمایان می‌سازد. یکی از این جوه آن است که ائتلاف پوپولیستی به مبهم شدن خطوط و مرزهای طبقاتی و تأکید بر مفاهیمی چون "توده" و "مردم" می‌انجامد و در سطح ایدئولوژیک، منافع ناهمگن را بصورت منافع مشابه جلوه می‌دهد. حال پردازیم به نکته اصلی این تحلیل.

در نظر اول چنین می‌نماید که خلاء سیاسی ناشی از سقوط الیگارش‌ی‌ها باعث می‌شود که این طبقات برای مدتی متحد پوپولیسم به حساب آیند. مسلم است که در دوره بحران قدرت الیگارش‌ی، هیچ یک از "طبقات جدید" اجتماعی در شرایطی نیستند که به قدرت برسند و حاکمیت خود را بر بقیه طبقات اعمال نمایند و صورت*⁹ دولت را تعیین کنند. این نیز درست است که پیمان پوپولیستی همیشه زمانی می‌گسلد که:

1) قدرت بورژوازی به حدی برسد که رسماً و بدون شرکت نیروهای دیگر، بتواند به تصمیم‌گیری پردازد؛

2) خواست‌های سیاسی و اقتصادی کارگران به حدی رسیده باشد که از چهارچوب قراردادی دولت سرمایه‌داری - دولتی که در طی دوره پوپولیسم همواره حضور داشته و رکن اصلی پوپولیسم به حساب می‌آید - فراتر رود. در چنین مواقعی بورژوازی در درون خود متحد شده، و اگر ضروری باشد به کمک نیروهای نظامی و از طریق کودتا، "نظم" و "صلح" را برای طبقات مزدبگیر و خاصه پرولتاریا به ارمغان می‌آورد!

واقعیت آن است که اتحاد طبقات "جدید" اجتماعی شهری، خیلی بیش از آنکه محصول خلاء سیاسی ناشی از بحران قدرت الیگارش‌ی در جامعه باشد، زائیده تغییرات شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از ظهور موقعیت جدید است. باید متذکر شویم که سقوط قدرت الیگارش‌ی خود بیانگر بحران عمیقی در بطن روابط و ساخت‌های وابستگی ویژه این الیگارش‌ی است، ساخت‌هایی که اساساً بر پایه اقتصاد صادرات مواد اولیه و اقتصاد جزیره‌ای*¹⁰ استوار است.

علاوه بر این، ظهور انواع جدید حکومت‌ها و رژیم‌ها - و حتی دولت پوپولیستی - بیانگر تغییرات نهادی و یا گسیختگی‌های ساختی داخلی و خارجی است.

در سطح داخلی، ترکیب جدیدی از نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای استقرار و ادامه کارکرد قدرت دولت بوجود می‌آید. این مسأله نشان می‌دهد که اتحاد طبقات و یا پیمان پوپولیستی محصول ضروری و اجتناب‌ناپذیر خلاء قدرت است. لیکن در سطح خارجی، نکته مهم بازسازی و تغییر (گاه عمیق) روابط و ساخت‌های وابستگی است. لهذا وجود این شرایط استثنائی و ویژه

⁸ - فرانسیسکو و فورت: "طبقات توده‌ای و سیاست" (متن پرتغالی)، سائوپائولو، ص 134 - 133.

نما 9- Feicao

¹⁰ - enclave - مراجعه کنید به "وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین"، کار دوزو و فالتو، انتشارات تندر، پائیز 1359.

داخلی و خارجی است که طبقات "جدید" در مواجهه با آن، ضروریات سیاسی و اقتصادی جدیدی را مطرح می‌کنند. بهمین خاطر است که خاصه دستگاه دولت در پوپولیسم شکل‌بندی جدیدی می‌یابد. بهمین ترتیب رابطه میان دولت و جامعه در ابعاد مختلف و ویژه خود دستخوش تغییر می‌گردد.

لیکن باید توجه داشت که در این میان آنچه ماهیتاً تغییر نمی‌یابد خصلت سرمایه‌دارانه روابط سلطه سیاسی و تصاحب اقتصادی است. برعکس، اتحاد فوق به ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی ضروری برای تنوع بخشیدن به سیستم اقتصادی کشور (به عنوان جزء سیستم سرمایه‌داری) و نیز تداوم بخشیدن به انباشت سرمایه در بخش خصوصی داخلی و خارجی منجر می‌گردد.

از این دیدگاه پیمان پوپولیستی واسطه‌ای است، با خصلت بناپارتیستی، در گذار از هژمونی الیگارشی به هژمونی صرفاً بورژوازی - بورژوازی‌ای با بنیان شهری و صنعتی. خصلت بناپارتیستی، که معمولاً به پوپولیسم آمریکایی لاتین نسبت داده می‌شود، وجه مهمی از این مسأله است. بررسی خصلت بناپارتیستی پوپولیسم می‌تواند در بحث ترکیب طبقات در پوپولیسم دورنمای جدیدی را در جلوی ما بگشاید.

شکی نیست که در حکومت‌ها، رژیم‌ها، و دولت‌های پوپولیستی عناصری که وجه مشخصه بناپارتیسم هستند مشاهده می‌شود. در وهله نخست "تعادل" میان طبقات اجتماعی مؤتلفه، خود عنصر بنیانی بناپارتیسم است. در وهله دوم در پوپولیسم، اغلب به تورم دستگاه اجرایی، یا هر چیزی که مترادف آن است، یعنی سلطه دستگاه اجرایی بر دستگاه قانونگذاری، برمی‌خوریم. تمام حکومت‌های پوپولیستی، مانند حکومت‌های بناپارتیستی، قدرتمند، نیمه دیکتاتور، یا کاملاً دیکتاتور هستند. در وهله سوم حکومت پوپولیستی بهمان صورت حکومت بناپارتیستی، سعی دارد قدرت را در ورای دستگاه دولت نیز سازمان دهد: یا به عکس سعی دارد سندیکاها و احزاب را در دستگاه دولت ادغام کند. ترکیب "دولت - سندیکا - حزب" محصول و در عین حال نقطه اتکاء خاص حکومت پوپولیستی است. در این شرایط، رئیس حکومت - حال چه در کاردناس باشد، چه پرون و چه وارگاس - به عنوان حامی منافع تمام طبقات، که در مفهوم "ملت" یکی شده‌اند، به حساب می‌آید؛ وی کسی است که گوئی مأموریت استقرار صلح اجتماعی را برای حفظ نظام بورژوازی بر عهده دارد.

حکومت‌های کشورهای عقب مانده، یعنی مستعمرات و نیمه مستعمرات، همگی دارای خصلت بناپارتیستی یا نیمه بناپارتیستی هستند. تفاوت آنها بشرح زیر است: برخی در جستجوی سمت‌گیری دموکراتیک با حمایت کارگران و دهقانان هستند؛ در حالیکه سایر حکومت‌ها نوعی دیکتاتوری سیاسی - نظامی را برقرار نموده‌اند. این مسأله بر سرنوشت سندیکاها تأثیر بسزایی بر جای می‌گذارد. سندیکاها یا در کنترل ویژه دولت هستند و یا مورد سرکوبی شدید قرار می‌گیرند. نقطه اتکاء دولت بر دو محور قرار دارد:

1) جلب طبقه کارگر برای مقابله با ادعاهای روز افزون امپریالیسم؛

2) و همزمان با آن، متشکل کردن کارگران تحت کنترل بوروکراسی دولتی.

معدالک وجه دیگری از بناپارتیسم نیز وجود دارد که خاصه - اگر نگوئیم ماهیتاً - آن را از پوپولیسم متمایز می‌سازد. بناپارتیسم، در حالت معمول، خود محصول مبارزه شدیدی است که بر سر قدرت صورت می‌گیرد، و زمانی بروز می‌کند که هیچ یک از طبقات اجتماعی متعارض شرایط حکمرانی بر دیگران را نداشته باشند. بناپارتیسم ناپلئون سوم در فرانسه در سال 1852، در

پی تعارضات و مبارزات شدید طبقاتی بوجود آمد.¹¹ بهمین ترتیب حکومت کرنسکی در روسیه 1917 شکل خاصی از بناپارتیسم بود که آن نیز در دوره شدت تعارضات و مبارزات طبقاتی بوجود آمد. همانطور که آنتونیو گرامشی می‌گوید، سزاریسیم*¹²، که وی نام بناپارتیسم بدان می‌دهد، شکلی از سازمان‌یابی سیاسی تضادهای طبقاتی است: نوعی ائتلاف میان آنتاگونیکی‌ها. بدین ترتیب در دوره حیات بناپارتیسم، طبقات اجتماعی به توسعه و بسط خود به مثابه طبقه اجتماعی، ادامه می‌دهند. لیکن این طبقات در دوره حیات رژیم خود را نه بصورتی برابر بسط می‌دهند و نه به نحوی متحد الشكل. حتی اگر تمایز و مرزبندی‌های طبقاتی در این دوره، لااقل از نظر ایدئولوژیکی محو و مبهم شوند، در واقعیت روابط تولید، این مرزبندیها وجود داشته و حتی به توسعه و تشدید خود نیز ادامه می‌دهند.

می‌توان گفت که سزاریسیم بیانگر موقعیتی است که در آن نیروهای شرکت کننده در مبارزه به نحو فاجعه‌باری به حد تعادل می‌رسند، یعنی به نحوی که ادامه مبارزه به نابودی طرفین منجر خواهد شد.¹³

در دنیای امروز، تعادل‌هایی با دورنمای فاجعه‌بار میان نیروهائی که در تحلیل نهائی قادرند حتی پس از پویشی فرسایشی و خونین، متحد شوند و استوار گردند تحقق نمی‌یابد، بلکه بین نیروهائی بروز می‌کند که تعارضاتشان از نظر تاریخی غیرقابل حل بوده و با ظهور اشکالی از سزاریسیم عمیق‌تر نیز می‌گردد.¹⁴

در نتیجه، چیزی که در بناپارتیسم عمده است موقعیتی از تعارض طبقاتی است که در آن تضاد و اهمیت نسبی هر یک از طبقات متخاصم، آن‌ها را وادار به سازش با یکدیگر می‌کند. در این مورد، کنترل قدرت سیاسی به عنوان محصول متناقض تضادهای طبقاتی ظاهر می‌شود: متناقض به این دلیل که در واقع صلحی است میان طرفین متعارضی که دیگر نمی‌توانند به مبارزه خود ادامه دهند.

این مسأله مسلماً در مورد حکومت پرون و یا وارگاس صادق نیست. در این دو مورد تضاد اصلی تضاد میان ائتلاف پوپولیستی از یک سو و ساخت‌های الیگارشی شیک و امپریالیستی‌ای که در خارج از دستگاه قدرت قرار دارند از سوی دیگر است. البته این بدان معنی نیست که تعارضات درونی ائتلاف عنصری مهم و پویا نباشد، لیکن این تعارضات در تعریف رژیم حاکم امری ثانوی است. به عنوان مثال در حکومت پرون، خاصه در سالهای آخر حیات آن، تضادهای داخلی رژیم اهمیت زیادی پیدا کرده بود و این امر خود در سقوط این رژیم تأثیر بسزائی داشت. به علاوه در سایر حکومت‌های پوپولیستی نیز این مسأله بچشم می‌خورد: در مواقع بحرانی تضادهای داخلی میان طبقاتی که در پیمان پوپولیستی شرکت دارند، اهمیت فوق‌العاده زیادی پیدا کرده و حتی به عاملی قاطع و تعیین کننده بدل می‌گردد.

¹¹ - کارل مارکس: مبارزات طبقاتی در فرانسه، 1850 - 1848 - هیجدهم برومر لوئی بناپارت

¹² - * حکومت‌هایی از نوع ژولیوس سزار - م

¹³ - آنتونیو گرامشی: ماکیاول، سیاست و دولت مدرن (متن ایتالیایی).

¹⁴ - همان اثر.